

## آیا اخلاق و قانون متضادند؟

در شماره ۳۱ مجله کانون و کلاه مقاله‌ای تحت عنوان «تضاد اخلاق و قانون» نوشته شده که نویسنده محترم از همکاران خود خواسته اند که به پرسش‌های ایشان پاسخی داده شود لذا اینجانب تا اندازه‌ای که از اصول کلی و واقعیات خارج ذهن و مشهودات درک میکند به نکات مورد توجه آن مقاله پاسخ میدهد (۱):

قبل از اینکه مقاله نویسنده محترم را تجزیه و تحلیل کنم ناگزیرم با ذکر مقدمه‌ای توجیه کنم که اصولاً فکر نویسنده مأخوذ از چه مکتبی است و معظم‌الیه از چه مکتبی پیروی کرده و میکنند سپس ثابت خواهم کرد که مکتب مورد علاقه ایشان دیگر در بازار علوم و تجربیات رواج و طرفداری ندارد.

بطور کلی ایده نویسنده محترم ایده‌ایست طرفدار مکتب اصالت شخص *Idéalisme Subjectiviste* یعنی اولاً نه تنها ایده ایشان متکی بر واقعیات نیست بلکه ناشی از اجتماع هم نیست. شاید بیان این مطلب مشکل باشد زیرا تشریح دو کلمه *Idéalisme* (یعنی مذهب اصالت ایده) و *Subjectiviste* (یعنی طرفدار اصالت شخص) خود مسئله مهمی هستند که تفسیر آنها مستلزم بیان طویل و وقت زیادی است. ولی از لحاظ آنکه خواننده یک مفهوم ذهنی از این دو کلمه داشته باشد بطور ساده می‌گوئیم کسی که اساس عالم واقع را بر ذهنیات شخص خویش قرار میدهد (نه اینکه ذهنیات را بر عالم واقعیات قرار دهد) گفته میشود که آن شخص پیر و مذهب اصالت *Idéalisme Subjectiviste* است.

یکی از افراد این مکتب سیگموند فروید *Sigmund Freud* است. اغلب نویسندگان و دانشمندان ایرانی نوشتجات فروید را خوانده و شنیده‌اند. البته عقاید او بک سروصدائی برپا کرده بود ولی امروز اکثر عقاید او محکوم است و طرفداری ندارد و فلسفه او دارای اشتباهاتی است.

عجیب آنست با آنکه فروید قائل به تحرك قوا و تغییرات در فرد انسان میباشد مع الوصف عمیق‌ترین نظریه او اصولاً جنبه سکون دارد یعنی استاتیک *Static* است نه دینامیک *Dinamic*. همچنانکه در تئوری‌ها خود بیان داشته که شخصیت فرد حتی جامعه ذاتاً نتیجه قوای تیره بیولوژیکی و لایتغیر میباشد. شخصیت فرد بسته پدیده و نمو غرائز ارثی است و سازمان اجتماعی بیشتر برای تأمین احتیاجات غریزی، فطری و لاشعور است تا برای تأمین نیازها کلی و برون ذاتی. فروید جنگ‌ها را یکی از نشانه‌های غرائز میدانند و بر حذر بودن از جنگ را ممکن نمیدانند. جامعه کاپیتالیست (سرمایه داری) را بمنزله بیان غائی و طبیعی غرائز خودپسندانه و بورش‌کننده افراد بشر میدانند و زنان را

(۱) شماره ۳۱ مجله کانون و کلاه (تضاد اخلاق و قانون) بقلم آقای دکتر

## آیا اخلاق و قانون متضادند ؟

از لحاظ بیولوژی (جان شناسی) و پسی کولوژی (روانشناسی) پائین تر از مردان میشناسد. اینکه تئوری های فروید را کشف دادم تا بدینجا رسید برای آن بود که نویسنده محترم در آستانه یک مکتبی هستند که اگر وارد آن مکتب بشوند قهراً برای آنها ایده‌هایی نظیر ایده‌های فروید پیدا خواهد شد و اگر عواقب کار را فعلاً توجه ندارند ولی باید توجه بفرمایند مکتبی که انتخاب کرده اند باین نتیجه خواهند رسید. گمان نمیکنم که نویسنده محترم متکرر آن باشند که عقاید ایشان در آن قسمتی که ابراز داشته‌اند مأخوذ از فروید است.

### اما در مورد تضاد اخلاق و قانون :

تصور می‌رود که منظور نویسنده تضاد اخلاق و حقوق است نه تضاد اخلاق و قانون ، زیرا قانون یکی از منابع حقوق است و منابع دیگری هم از قبیل عرف و عادت و دکترین و رویه قضائی که ملاک قضاوت قرار میگیرند وجود دارند .

### اما در مورد تضاد اخلاق و قانون یا بنظر ما تضاد اخلاق و حقوق :

خوب بود قبل از قضاوت درباره تضاد قانون و اخلاق این دو تعریف کرده میشد سپس از تعریف آن دو نتیجه را که تضاد یا توافق است استنتاج میگردید .

نویسنده مقاله مسئله «موضوع» یا «ماده» حقوق را با «فرم» یا «صورت» یا باصطلاح حقوقدانان با «فن حقوق» مخلوط کرده اند و اشتباه هم از همین جا حاصل شده است. باید بطور صریح عرض کنم که بهیچوجه تضادی بین اخلاق و قانون (یا عبارت بهتر حقوق) وجود ندارد زیرا ایده آل حقوق و هدف آن اخلاق است و اخلاق یکی از عناصر مرکب کننده حقوق است . و بقول یکی از حقوقدانان اخلاق در حقوق مانند خون در بدن جریان دارد. البته در توده‌هاییکه سطح اخلاق پائین است مفاهیم ذهنی حقوق جامد و خشک است و در توده‌هاییکه تحول و تکامل بیشتر است روح حقوق با یک سیستمی که لطافت و ظرافت بیشتر دارد شگفته میشود .

۱. اگر A. Egger یکی از زوربست‌های (حقوقدانان) سوئیس ثابت مینماید که چگونه ایده اخلاقی در قانون مدنی سوئیس جایگیر شده است. چطور قانون مدنی سوئیس یک تعادل مناسبی بین احترام به شخصیت انسانی و تعادل اجتماعی محقق میدارد. گرچه اینجانب این قسمت را کاملاً موافق نیست چه بنظر اینجانب مادامیکه در یک جامعه طبقات وجود دارد نمیتواند تعادل مناسب و تعاون اجتماعی و احترام بشخصیت انسانی تحقق پیدا کند.

باری اینکه گفته شد موضوع یا ماده حقوق نباید با فرم یا فن حقوق اشتباه شود امری واضح و روشن است، زیرا در هر امری یک ماده وجود دارد یک صورت. صورت شکل ماده را نشان میدهد. مثلاً ماده یک میز همان ماده چوب است که عبارت از سلولز و ترکیبات کربن و غیره است و اگر به لایراتوار برده شود اجزاء آن یک یک تعیین میشود. فرم یا صورت میز همان شکل مکعب مستطیل یا غیره است. حقوق هم همینطور است. موضوع آن با صورت آن تفاوت دارد. لذ اینکه نویسنده نوشته‌اند :

« قانون نمیگوید دزد نباش، خائن و جاعل مباش بلکه در واقع میگوید گیر نیست - دلیل و مدرک بدست نده، نشانی و علامت از خود باقی نگذار» یک تعبیر سطحی است. بهیچوجه قانون نمیگوید دزد باش همانطور که فوقاً گفته شد هدف حقوق اخلاق است و قانون با حقوق منظوروش آن است که کسی دزد نباشد و دزدی نکند الا آنکه اگر کسی دزدی کرد برای اثبات آن دلایلی و طرقتی تهیه کرده است که آن صورت و فن حقوق است. حال اگر دستگاههای دولتی فاسد است و اگر تشکیلات اجتماعی ناقص و خراب است دلیل بر فساد و غیر اخلاقی بودن قانون نیست بلکه فن حقوق خوب اعمال نمیشود.

درست است که اخلاق جنبه شخصی و روحی دارد ولی درون نمیتواند دوزخ برون و متضاد با آن باشد زیرا انسان یک مولود اجتماعی است و محیط و اجتماع بهر شکل که باشد آن مولود هم همانطور خواهد بود. فردی که در محیط و خانواده بودائی زیست میکند درونش نمیتواند دوزخ محیط و اخلاق و روحیات بودائی باشد زیرا همانطور که هر فرد انسانی دارای یک روحی شخصی است برای اجتماع هم یک روح اجتماعی تصور میشود روح فردی زائیده و تحت تاثیر روح اجتماعی است. نویسنده مقاله توجهی باین نکته نکرده اند که روح اجتماع تنها عاملی است که حاکم بر جمع و فرد است و اگر روحی فردی پیدا شود که با روح اجتماعی تضاد پیدا کند یعنی اخلاق فردی مخالف آداب و رسوم یا قانون باشد حادثه‌ای عارض شده که خلاف ناموس طبیعی است و این امر از موارد نادره است. در اینمورد خاص و نادرست که قانون هر گونه اخلاق فردی را که در حال جنگ و تضاد با آن باشد مجازات میکند والا علی‌العموم اخلاق فردی باید با اخلاق عمومی یا قانون جامعه دساز و هم آهنگ باشد.

هر گونه قانونی که با اخلاق تضاد داشته باشد آن قانون قانون دمکراسی نیست بلکه دستورهای شخصی است که ارزش اجتماعی ندارد. عموماً در حکومت های مستبد و دیکتاتوری این حالت وجود دارد و فرامین شخص دیکتاتور که معارض با روح و توقعات اجتماع است قهرآ معارض با اخلاق فردی هم خواهد بود.

باری اینکه نویسنده اخلاق و قانون را نه تنها از هم تجزیه کرده بلکه معارض یک دیگر فرض کرده است و بالتجیه خواسته است درون فردی را حاکم بر برون (یعنی اجتماع) نماید دنباله همان عقاید کهنه و قدیمی است که روح اجتماع را مولود روح فرد و قدرت شخصی میدانستند. بعبارت اخری جامعه را ساخته و پرداخته شخصیت‌ها می شناختند. در صورتیکه امروز این عقیده نایاب و محکوم است. و عقاید اکثر فلاسفه مخالف با چنین نظریه‌ای هستند.

یکی از خصوصیات قانون اینست که اعمال عدالت میکند و بالخصوص هیئت قضاة در مسائل جنائی پای بند بقانون بوده و در گیسو دار مواد و بندهای قانون هستند برخلاف هیئت منصفه که هیچ پای بندی بقانونی ندارند فقط واقعیات و اوضاع و احوال را در نظر میگیرند و در حقیقت فقط از انصاف الهام میگیرند از این جهت است که گفته

## آیا اخلاق و قانون متضادند ؟

میشود هیئت قضاة محکمه اعمال عدالت میکنند هیئت منصفه انصافرا در نظر میگیرند .  
باین توضیح چگونه ممکن است که عدالت از اخلاق دور باشد .

بنا بر این اینکه در مقاله مذکور نوشته شده « دیگر هر دم نمیگویند رعایت اصول و اخلاقی و مبانی ایمان و تقوا را واقعاً بکن بلکه دستور این است که اینطور و آنطور کن و ظاهر امر را چنین نشان بده » نظریه‌ی عام صحیحی نیست بلکه یک نظریه شخصی است که نویسنده خود از قانون اینگونه استنباطات تحصیل کرده است ، زیرا در هیچ کجا قانون چنین دستوری نداده و اگر هم چنین چیزی باشد آن امر قانون نیست .

ایضاً در صفحه ۳۳ نوشته شده : « آرزوی که افکار درونی و اعتقاد صفای باطنی مردم صفحه بندی و شماره گذاری شده اصول اخلاق از بین رفت قانون جانشین اخلاق گردید . » این جمله از لحاظ ظاهر ممکن است زیبا باشد ولی از لحاظ فلسفی مخدوش و ملوکوت است البته میدانیم که یک قسمت مهم اخلاق نسبت به حقوق بیگانه است ولی این دلیل بر تضاد اخلاق و قانون ( حقوق ) نمیشود .

همچنین همانطور که گفتم حقوق حاوی قواعد فنی است که اخلاق توجهی بدان ندارد . بنام فیلسوف و حقوقدان معروف انگلیسی حقوق و اخلاق را مثل دو دایره متحدالمرکز میداند . بعضی دیگر حقوقدانان حقوق و اخلاق را مثل دو دایره مقاطع تصور میکنند و مقطع مشترک آن دو حاوی قواعدی است که جنبه اخلاقی و حقوقی دارد . بنا بر این قانون با اخلاق نمیتواند تباین داشته باشد زیرا این امر نقض غرض است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

